



ماهیت تفکر و فرهنگ در غرب مدرن

طبعاً برای شناخت ماهیت تمدن غرب باید هم مباحث هستی شناختی داشته باشیم و هم معرفت شناختی و هم انسان شناختی؛ ولی چون هدف این مباحث ارائه مباحث پیچیده فلسفی نیست سعی بر این است با ذکر مثال و تبیین ساده به این موضوع بپردازیم.

بحث اول، هستی شناسی است. سؤالات رایج هستی شناسی این است: هستی چطور خلق می شود و چه کسی مدیریتش می کند و چگونه از بین می رود؟ هستی باطن دارد یا ندارد؟ رابطه ظاهر و باطن عالم چیست؟ چه چیزهایی در عالم مؤثر است؟ هستی شناسی همان است که شهید مطهری آن را جهان بینی می گوید.

دیگری معرفت شناسی یا شناخت شناسی است؛ یعنی دانستن اینکه انسان اساساً چه چیزی را می تواند بفهمد، چقدر توان درک دارد، چگونه می فهمد و آنچه می فهمد، چقدر اعتبار دارد. بر سر این مسائل، ما با غربی ها بسیار اختلاف داریم. بنیاد اختلاف ما با غرب در مسئله ساینس، که در مقابلش بومی سازی علم یا علم اسلامی را مطرح می کنیم، همین تعارض های معرفت شناختی است. نگاه ما در حوزه معرفت شناسی به گونه ای است و نگاه آنان به گونه ای دیگر. غرب با

درواقع معرفت‌شناسی ما مبتنی بر وحی است. گزاره‌های وحیانی، حقیقت خوب یا بد هر چیز را به ما می‌شناساند. این طور نیست که طبق نظر اشاعره، چون پیامبر ﷺ فرموده کاری بد یا خوب است، آن کار بد یا خوب شده باشد؛ بلکه خوب یا بد بودنشان در عالم حقایق فی نفسه ثابت است. در این دیدگاه، عمل انسان اگر متکی بر این گزاره‌های وحیانی نباشد، باطل است.

خداوند می‌فرماید: «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَمَا بَالُ الْمَرْءِ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ دِينِهِ فَسَبَّحَ لِلَّهِ الْمَلَأَتْ سَمَوَاتِهِ مِنْ دُونِهِ وَإِنْ يَرَاهُ عَدُوٌّ مِنْهُمْ فَلَوْ سَمِعَتْ مِنْ حَمِيمٍ»^۱ و «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَمَا بَالُ الْمَرْءِ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ دِينِهِ فَسَبَّحَ لِلَّهِ الْمَلَأَتْ سَمَوَاتِهِ مِنْ دُونِهِ وَإِنْ يَرَاهُ عَدُوٌّ مِنْهُمْ فَلَوْ سَمِعَتْ مِنْ حَمِيمٍ»^۲ این گزاره‌ای از عالم حقایق فی نفسه است. آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله العالی) در تفسیر «شجره طیبه» و «شجره خبیثه» در قرآن،^۳ می‌گوید که معلوم است خداوند در این چند آیه درباره مفاهیم پایه‌ای تمدنی سخن گفته است. آن تمدن و فرهنگی که ریشه در خوبی‌های فی نفسه دارد، پایدار است و در هر عصری بار می‌دهد و ما از این بار بهره‌مند می‌شویم و شجره خبیثه هرگز پایدار نخواهد بود.

ایشان محکم بر این گزاره تأکید می‌کند و این از روی پیشگویی و دل‌خوشی و امیدواری نیست؛ بلکه کاملاً مبتنی بر قواعدی است که گزاره‌های وحیانی به ما می‌آموزد. تفاسیر ایشان از آیات قرآن در سخنرانی‌هایشان پراکنده است. کتاب **دغدغه‌های فرهنگی**^۴ را بخوانید. ایشان قاعده‌ای جدید گفته است: بر اساس

۱. رعد، ۱۷.

۲. اسراء، ۸۱.

۳. «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأُذُنٍ رِيحٍ وَبَضْرِبِ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم، ۲۴ تا ۲۶).

۴. این کتاب شرح مزجی یکی از سخنرانی‌های مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۳ است که مؤسسه صهبای براساس دیگر سخنان ایشان، آن را تنظیم کرده است. نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور به منظور برگزاری مسابقه‌ای، این کتاب را در سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ در چند نوبت چاپ کرده است.

مبانی معرفت‌شناختی‌اش به نسبت‌گرایی می‌رسد و اینکه هیچ چیزی حقیقت ندارد و همه برحق‌اند. مسئله بسیار مهمی است. کتاب **نبرد حق و باطل** استاد مطهری را ببینید. دو قطبی حق و باطل مفهومی است که عموم مسائل سیاسی و تمدنی‌مان را با آن حل می‌کنیم و از این نقطه شروع می‌کنیم. می‌گوییم در عالم دو جبهه وجود دارد؛ یا حق است یا باطل. بین این دو هیچ چیزی وجود ندارد. منظور از این حق و باطل چیست؟

مثلاً درباره مفهوم شادی، بعضی از علمای اخلاق می‌گویند که نوعی از شادی باطل است. مقصودشان از باطل این است که اراده حق بر آن قرار نگرفته است؛ یعنی خدا آن را به عنوان شادی نمی‌پذیرد، بلکه آن را گناه می‌داند. در قرآن آمده است: «إِنَّ لِلَّهِ لَا يَجِبُ الْفَرِحِينَ»^۱ گونه‌ای از فرح را خداوند باطل معرفی می‌کند؛ یعنی مابازای حقیقی ندارد. این بحث به آن مسئله حسن و قبح ذاتی در علم کلام می‌رسد که بعضی افعال خوب‌اند، چون ذاتاً خوب‌اند و بعضی افعال بدند، چون ماهیتاً بدند؛ نه اینکه چون کسی اراده کرده، خوب یا بد شده باشند. گذشته بر سر این‌ها با اشعری‌ها اختلاف جدی داشتیم و اکنون با مدرنیست‌ها. در معرفت‌شناسی مدرن هیچ مفهومی مابازای باطنی و حقیقی ندارد. نمی‌توان گفت این فعل خوب است یا بد؛ بلکه نسبی است. جامعه مدنی مبتنی بر معرفت‌شناسی نسبی‌گراست؛ جامعه مدنی به معنای واقعی سیویل سوسایتی^۲، مبتنی بر نسبییت اخلاق و نسبییت ارزش‌هاست. خوب یا بد بودن هر چیز در آن بسته به اراده جمعی است؛ چون معرفت‌شناسی مدرن اصلاً قائل به وجود عالم حقایق فی نفسه نیست. ما معتقدیم عالمی وجود دارد که عالم حقایق فی نفسه است؛ عالم علم الهی. در این عالم، هر چیزی معلوم است که خوب است یا بد.

۱. قصص، ۷۶.

قرآن، اگر مسلمان ها به جایی حمله کنند، یعنی جبهه حق به جبهه باطل حمله کند، خداوند تضمین نمی کند که پیروز شوند؛ اما اگر جبهه حق مظلوم واقع شوند و در مقابل حمله جبهه باطل، از خودشان دفاع کنند، خداوند پیروزی شان را تضمین می کند. این گزاره ای وحیانی و قاعده ای تاریخی است. تاریخ باطن دارد و این قواعد تاریخی در باطن تاریخ تکرار می شود. مثلاً این قاعده در جنگ بدر و احد و خندق محقق شده است؛ چنان که در جنگ تحمیلی و مسئله هسته ای. هرگاه مسلمان در مقابل تجاوز دشمن، از حق خود دفاع کند، پیروز می شود: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ این ها قواعدی است که در باطن تاریخ ثابت است. در معرفت شناسی مدرن، مطلقاً چنین قواعدی وجود ندارد؛ بلکه قواعد، متغیر و بسته به فهم بشر است. اصلاً حق و باطل و پسندیده و ناپسند در آن وجود ندارد.

مثلاً در هلند، فاحشه ها تظاهرات کردند تا از حقوقی شبیه فوتبالیست های بازنشسته برخوردار شوند. این ها بازنشست می شوند و جامعه هلند باید به این ها خدمت رسانی کند. حقوقشان باید پرداخت بشود. از نظر ما این کار فی نفسه زشت است. از ما می پرسند که این «فی نفسه» را از کجا آورده ایم. ما معتقدیم که خداوند از این کار کراهت دارد، این کار ملکوت انسان را سیاه و او را از انسانیت دور می کند. ما از باطن، یعنی روح و فطرت، سخن می گوئیم؛ اما آنان چنین مفاهیمی را نمی شناسند. روان شناسی دارند؛ اما فطرت شناسی و روح شناسی ندارند.

انسان تک ساحتی، کتاب معروف هربرت مارکوزه^۲ یکی از کتاب های بسیار

۱. روم، ۲۷.

۲. Herbert Marcuse (۱۸۹۸-۱۹۷۹). فیلسوف و جامعه شناس آلمانی. او از نظریه پردازان اصلی مکتب فرانکفورت بود.

محبوب شهید آویزی است. آویزی می گوید وقتی جوان بوده است، کتاب انسان تک ساحتی را طوری می گرفته که همه آن را ببینند و بفهمند که دارد اثر مارکوزه را می خواند. این کتاب با رویکرد انتقادی به غرب، نوشته شده است. آن انسان تک ساحتی که هربرت مارکوزه می گوید، همین انسان در تفکر غربی است. آن ها بایک ساحت از انسان سروکار دارند. با ساحت باطن هیچ آشنایی و مواجهه ای در این عالم ندارند.

ما با کلمه حق سروکار داریم. وقتی می گوئیم امری محقق شد، معنایش این است که واقعاً به وجود آمده است. درباره چیز موهوم، محقق شدن به کار نمی رود. عالم ملکوتمان، علم الهی مان علم محقق است؛ یعنی فی الواقع وجود دارد. البته ما متوجهش نیستیم و با تجلیاتش آشنا نیستیم. در سوره حجرات آمده است: ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ خداوند در این آیه در مقام مثال زدن نیست؛ یعنی نمی فرماید که غیبت مثل خوردن گوشت برادر مرده است، بلکه می فرماید همان خوردن گوشت برادر مرده است. خداوند از علم خویش به ما خبرهایی می دهد که این رفتار زشت در عالم حقایق همان است. ما نمی بینیم؛ اما اگر کسی چشم برزخی داشته باشد، عیناً همان را می بیند؛ یعنی به جای دیدن آن انسان در حال غیبت، می بیند که در حال خوردن گوشت مردار است. پیامبر ﷺ در حال گذر از محلی بود. دوزن آنجا بودند. به آن دو فرمود: «قی کنید.» گفتند: «ما روزه ایم.» فرمود: «قی کنید.» آن دو چنین کردند و گوشت مردار از دهانشان بیرون ریخت؛ یعنی پیامبر ﷺ تصرفی در چشم این دوزن کرد تا حقیقت آن رفتار زشت را ببینند.

ما معتقدیم که هر فعلی در عالم حقیقتی دارد. هر چیزی در عالم یا حق است یا باطل. اگر انسان با حق نباشد، ضرورتاً در جبهه باطل است. چنین نگاهی به

۱. حجرات، ۱۲.

رین صورت سریع به ورطه سببی گرایی می افتد.

در معرفت شناسی مدرن اصلاً نمی توان حق و باطلی، به عالم نگاه کرد. حق بودن یا باطل بودن هیچ فعلی معلوم نیست. کانت^۱ به صراحت گفته است که تشخیص حق و باطل برای بشر ناممکن است. علم هم در معنای مدرنش، کشف واقع نیست؛ دانشی کارآمد است، دانشی که فعلاً کار بشر را راه می اندازد. آن ها با مفهوم عدالت سروکار ندارند. مقصودشان آن است که چند قرن است کار بشر راه افتاده است. حال، بخشی از آن هم ناعادلانه باشد، مهم نیست. در چنین عالمی که حقیقت انکار می شود، ممکن است عده ای وجود حقیقت را باور داشته باشند؛ ولی همه آنان متفق القول اند که اگر حقیقتی هم باشد، بشر را به آن راهی نیست. حقیقت برای بشر، دست نیافتنی است؛ بنابراین بهتر

۱. Immanuel Kant (۱۷۲۴-۱۸۰۴). فیلسوف آلمانی.

است مردم دنیا باهم جنگ نکنند. همه راست می‌گویند و حق با همه است. البته این‌ها همه در عرصه معرفت‌شناسی نظری است. در عرصه عمل، قضیه از قرار دیگری است: دموکراسی حق است و باید صادرش کرد، حتی با تفنگ. کسی هم نمی‌تواند مانع شود. کار که به تعیین استراتژی‌ها در قبال ایران می‌رسد، حق و باطل درمی‌آید. چون آن‌ها هم ایدئولوژی دارند؛ منتها ایدئولوژی آن‌ها مبتنی بر حق و باطل فی‌نفسه نیست، بلکه تولیدشده کنگره یا چند سیاست‌مدار است. می‌نویسند و معلوم می‌کنند که چه حق است و چه باطل. سپس این حق و باطل تولیدشده را توسعه می‌دهند و سرسختانه پای آن می‌ایستند.

■ تفاوت انسان‌شناختی مدرنیته با تفکر اسلامی

حوزه سوم، انسان‌شناسی است. شهید آوینی بیش از همه بر مسئله انسان‌شناسی متمرکز می‌شود؛ یعنی تفاوت تعریف انسان برگزیده را در فرهنگ غربی و فرهنگ اسلامی بیان می‌کند. او انسان‌شناسی غربی را ذیل مفهوم اومانیزم درک می‌کند و در مقالات متعددش آن را بررسی می‌کند.